

درآمدی بر فقه و سبک زندگی*

حبیب الله شعبانی موثقی**

چکیده

سبک زندگی، مفهومی از مفاهیم علوم اجتماعی است که جنبه رفتارگرا دارد. سبک زندگی، نظام‌واره و سیستم خاص زندگی است که به فرد، خانواده یا جامعه با هویت خاص، اختصاص دارد. آدمیان با قدرت خلاق خویش، برای حیات دنیوی، دست به گزینش می‌زنند و رفتارهای خاصی را ترجیح می‌دهند و زیست خود را با آن منطبق می‌کنند. رفتارهای بیرونی آدمیان که مورد انتخاب آگاهانه آنان است، سبک زندگی آنان را تشکیل می‌دهد که البته انتخاب یک سبک، تابع متغیرهای فراوانی است که باید مورد توجه قرار گیرد. از سوی دیگر، دین مبین اسلام نیز داعیه‌دار تنظیم حیات دنیوی و اخروی انسان است و توصیه‌های رفتاری فراوانی دارد که غالباً در علم فقه، بررسی می‌شود. در این مقال، تلاش شده به نقش فقه، در ایجاد سبک زندگی، توجه شود. علم فقه با تبیین رفتارهای مجاز و متناسب با کمالات انسانی، زمینه را برای هماهنگی اراده تکوینی بشر با اراده تشریعی حق تعالی ایجاد می‌کند و مسیر سلوک متناسب با معاد را برای آدمیان بیان می‌کند. علاوه بر این، تبیین نظام‌های مؤثر بر متغیرهای دخیل در انتخاب سبک، بر عهده علم فقه است که البته تبیین این نظام‌ها با مشکلاتی

* تاریخ دریافت ۱۳۹۳/۳/۱۵؛ تاریخ پذیرش ۱۳۹۳/۶/۲۸.

** سطح چهار حوزه علمیه، استاد سطوح عالی حوزه.

روبه‌رو است. در این نوشتار به برخی از آن‌ها اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها

علم فقه، سبک زندگی، متغیرهای مؤثر بر سبک زندگی، تبیین رفتارهای متناسب، تبیین نظام‌های مؤثر بر متغیرها.

مقدمه

قرآن کریم به عنوان اصلی‌ترین منبع در شناخت حقیقت اسلام، اسلام را دینی جامع معرفی می‌کند که در صدد اصلاح مسیر حیات آدمی است. این مسیر، علی‌الظاهر، از عالم ناسوت شروع و تا ابد ادامه پیدا می‌کند. در نگاه قرآنی، مسیر حرکت آدمی باید به سوی نور باشد. برای دستیابی به این حقیقت، آیات بینات بر رسولان (ع) نازل می‌شود (حدید/۱۰)؛ و خدای عالمیان، مردم را دعوت می‌کند تا در شعاع حرکت انبیا قرار گیرند (انفال/۲۴) و محصول آن را «حیات طیبه» می‌داند (نحل/۹۷). نتیجه این توفیق، آن خواهد بود که انسان گرفتار شده در عالم هبوط، از دار فریب، به سلامت بر دار قرار نایل آید (شعراء/۸۹). از نگاه راهنمایان طریق، دنیا، می‌تواند متجر اولیای الهی باشد که نتیجه آن، دستیابی به رضوان الهی است. روشن است دینی که داعیه‌دار تنظیم حیات ابدی آدمی است، برای حیات دنیوی او نیز برنامه متناسب با حرکت ابدی او معرفی خواهد کرد. امروزه که امکان عادی دستیابی به انسان معصوم (ع) وجود ندارد، برای کشف دیدگاه دین، باید به منابع اثباتی دین مراجعه کرد. گزاره‌های دینی به لحاظ محتوای متفاوت، ناظر به بخش‌های مختلف وجود آدمی اند. بخش فراوانی از این منابع، با نوع رفتارهای بیرونی آدمی ارتباط دارند که بخش عظیمی از آن، در علم شریف فقه بررسی می‌شود. با توجه به جنبه رفتارگرایانه فقه، می‌توان این سؤال را مطرح کرد که نقش فقه در ایجاد سبک زندگی دنیوی چیست؟ قبل از بررسی این سؤال، به عنوان مقدمه به تعریف فقه و سبک زندگی اشاره می‌شود تا محل بحث، به صورت کامل متقح شود.

برای دستیابی به جواب روشن در این مورد، ابتدا به بیان شاخص‌های این دو مقوله اشاره می‌شود تا از این رهگذر، به ارتباط این دو و نقش فقه در ایجاد سبک حیات دست یابیم.

تعریف فقه

گاهی فقه به مجموعه قوانین الهی اطلاق می‌شود که مشتمل بر احکام تکلیفی و وضعی

است؛ و گاه مراد از آن، علم فقه است که بنا بر تعریف مشهور، عبارت است از: «علم به احکام شرعی از طریق ادله تفصیلی» (شهید اول، ۱۴۱۹: ۴۰/۱) و موضوع آن افعال مکلفان است؛ یعنی علم فقه وظیفه دارد تا از ادله اثباتی، حکم افعال مکلفان را کشف کند.

با تحلیل این تعاریف و با نگرش بیرونی به این علم، می‌توان شاخصه‌هایی را برای آن به دست آورد که در محل بحث، وضوح بیش‌تری ایجاد کند.

این شاخصه‌ها عبارتند از:

۱- علم فقه در صدد دستیابی و تنقیح متعلق اراده تشریحی شارع مقدس است. تشریح این امر که از نظرگاه شرع مقدس، کدام رفتار، بایسته است و کدام یک مورد پسند شرع نیست، بر عهده علم شریف فقه است. چنان‌که اشاره شد، موضوع این علم، فعل مکلف است که فقه در صدد بیان و کشف حکم آن خواهد بود.

۲- دستیابی به این هدف، نیازمند اجتهاد و رعایت روش‌های فهم است. رعایت قواعد فهم، برای صحت استناد حکم به شارع مقدس، ضروری است.

۳- متعلق اجتهاد فقیه، منابع اثباتی دین است. با توجه به آن‌که غالب احکام شرعی از متون دینی استنباط می‌شود، فقیه ناگزیر است تا با تحلیل متون، به حکم شرعی دست یابد. تحلیل متن نیازمند رعایت قواعدی است که در علم اصول، از آن بحث شد. علاوه بر متون، گاه تکیه‌گاه استدلال فقهی، «ادله لبی» است که تنقیح چگونگی استدلال به این ادله نیز در علم اصول مورد بحث قرار می‌گیرد.

۴- آنچه اولاً و بالذات برای فقه مهم است، این است که در استناد حکم به شرع مقدس، دارای حجت شرعی باشد. حجت داشتن به این معنا است که حکم مستنبط، شرعاً منجز و معذر است؛ معنای این سخن (فرض معذر بودن) آن خواهد بود که تلازم دائمی بین حجیت و واقع، وجود ندارد؛ حتی اگر از این رهگذر، در غالب موارد به واقع نیز برسد. بنابراین «مسلک تخطئه» مورد قبول فقهای امامیه است.

۵- فقه یک علم رفتارگرا است که در نگاه حداقلی به باید‌ها و نباید‌های غیر قابل گذشت، اشاره دارد؛ و در نگاه وسیع، به بیان تمام آنچه در رفتار آدمی بایسته است، می‌پردازد؛ و از این رو، تبیین مستحب و مکروه و حتی بیان مباحات نیز در دایره مباحث فقهی جای دارد. به علاوه استنباط احکام وضعی نیز از ضرورات فقهی است؛ زیرا این احکام نیز به صورت غیرمستقیم به رفتار آدمی مربوط است (صدر، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۶۷). فرض حکم وضعی بدون تکلیفی، لغو است؛ اما در عین حال، بررسی احکام وضعی از

۶- قوانین شرعی انسجام و وحدت دارند که در صدد تکامل بخشی به حیات انسانی است؛ مثلاً قوانینی که در باب عبادات وجود دارد، با قوانین مربوط به معاملات و یا احکام روابط اجتماعی، دارای روح واحدی است که با هدف واحد جعل شده‌اند و می‌توان آن را تجلی توحید در حیات آدمی دانست. دلیل این مدعا آن است که قانون‌گذار، حکیم‌علیمی است که در همهٔ ساحت‌های حیات بشری، به مصالح و مفاسد واقعی، آگاه است؛ و از این رو، انجام همهٔ این قوانین در کنار یکدیگر، دارای ثمردهی وافی است و در قرآن کریم، ایمان به بعض تعالیم الهی، موجب خزی دنیوی و اخروی شمرده می‌شود، (بقره ۸۵) و از همین رو می‌توان با تحلیل مجموعه‌ای از قوانین، به یک نظام واحد دست یافت. بنابراین نظام‌مندی قوانین فقهی، قابل دفاع است. البته باید توجه داشت که این انسجام، در مقام ثبوت، مسلم است؛ اما در مقام اثبات، گاه ممکن است دچار برخی معضلات باشد که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۷- فقه اولاً و بالذات، یک علم عملیاتی و اجرایی نیست؛ مثلاً اگر تشکیل حکومت را فقه از بایدهای جدی معرفی کند، اما نحوهٔ عملیاتی شدن آن را بیان نمی‌کند و اجرای آن وابسته به شرایط، متفاوت خواهد بود. این که قوای سه‌گانه تشکیل شود و به نحوی تقسیم وظایف شده باشد یا آن که به روش تمرکز قدرت باشد، خارج از وظیفهٔ فقه است. آنچه فقه بیان می‌کند، حدود و ثغور حکم است؛ اما نحوهٔ اجرای آن می‌تواند عقلایی باشد و البته چهارچوب‌های عقلایی باید با حکم شرعی، تناسب داشته باشد؛ و از این رو، عالم بودن حاکم به احکام را باید ضروری دانست.^۱

۸- تحلیل کیفیت جعل حکم شرعی به این صورت است که:

الف) جعل حکم شرعی بدون وجود موضوع و متعلق، امکان‌پذیر نیست. تفاوت موضوع با متعلق، در حصولی بودن موضوع و تحصیلی بودن متعلق است (صدر، همان: ۱۵۹).

ب) موضوع حکم شرعی به تمام قیود و ویژگی‌هایی گفته می‌شود که در مقام جعل، مفروض الوجود تلقی می‌شود و تحقق خارجی آن اصلاً در مقام جعل، مورد نظر نیست؛ از این رو، مشهور معتقدند که قضایای شرعی، به نحو «قضیه حقیقیه» جعل می‌شوند. در این نوع قضایا، آنچه مهم است، وجود فرضی و ذهنی موضوع است تا جعل صورت گیرد؛ و تحقق خارجی موضوع، خارج از مقام جعل است (همان: ۴۱/۲).

ج) فعلیت حکم و تنجز آن به تحقق خارجی موضوع وابسته است که به مقام مجعول، مرتبط است.^۲ اگر موضوع مفروض در خارج حاصل شد، حکم نیز به فعلیت خواهد رسید و وارد مرحله تنجز خواهد شد. بین مقام جعل و مجعول، تفاوت وجود دارد. این تفاوت اگرچه وهمی باشد، قابل التزام است (همان: ۲۱۰/۳). مقام جعل، مقام مفروضات است؛ و مقام مجعول، مقام فعلیات که به تحقق موضوع در خارج وابسته است.

د) از نگاه فقهی و اصولی، رابطه حکم با موضوع، به مثابه رابطه علت و معلول است (نابینی، ۱۴۲۱: ۴/۴۶۷) که تخلف معلول (حکم) و علت (موضوع) از یکدیگر محال است.^۳ هر تغییری در حکم، با تغییر موضوع مقدرالوجود، فرض دارد. جعل شرعی با تحفظ بر موضوع مفروض الوجود خود، عقلاً قابل تغییر نیست. بنابراین تأثیر زمان و مکان در اجتهاد، هیچ توجیهی غیر از ورود در عرصه فهم دقیق تر از موضوع و قیود آن نمی تواند داشته باشد. همچنین نگرش اجتماعی به فقه، به آن معنا خواهد بود که فقیه با نگاه کلان، بهتر می تواند موضوع را فهم کند. وقتی گفته می شود فقه نگرش فردی دارد، باید این گونه توجیه شود که فقه از این منظر که در مقام تبیین حکم برای فرد است، طبیعتاً نمی تواند به صورت دقیق موضوع را در ساختارهای اجتماعی فهم کند؛ و روشن است که توجه به موضوع از منظر کشف نظامات اجتماعی، ممکن است برآیندهای متفاوتی داشته باشد که در نگاه فردی، نمی توان به آن دست یافت؛ هرچند گاه منظور، آن است که فقه باید به امور اجتماعی مستحدث توجه کند تا بتواند حکم آنان را بیان کند. به هر حال آنچه مطمح نظر است، این است که توجه به کشف موضوع به نحو دقیق، از ضرورات فقهی است؛ و از این رو می توان مدعی شد که نگرش های کلامی و فلسفی، اگرچه به صورت مستقیم دخالتی در کشف حکم شرعی ندارد، در کیفیت فهم فقیه از موضوع تأثیرگذار خواهد بود. توجه به موضوع شناسی و قیود مختلف در کشف حکم، ظرفیتی را در فقه ایجاد می کند که می تواند با تمام تغییرات اجتماعی، هماهنگ باشد و ضامن دوام قوانین اسلامی شود. ماهیت علم فقه و گزاره های آن به صورت اجمالی روشن شد. در این مجال، به تعریف و ماهیت شناسی سبک زندگی اشاره می کنیم تا از این رهگذر، به ارتباط این دو دست یابیم.

تعریف سبک زندگی

سبک زندگی، عبارت است از الگوی هم گرا (کلیت تامی) یا مجموعه منظمی از رفتارهای درونی و بیرونی، وضع های اجتماعی و دارایی ها که فرد یا گروه بر مبنای پاره ای تمایلات

و ترجیح‌ها (سلیقه‌ها) در تعامل با شرایط محیطی خود، ابداع یا انتخاب می‌کند (مهدوی کنی، ۱۳۹۰: ۷۸).

سبک زندگی، نظام‌واره و سیستم خاص زندگی است که به فرد، خانواده یا جامعه، با هویت خاص اختصاص دارد (شریفی و همکاران، ۱۳۹۱: ۲۷).

با تحلیل تعاریف مختلفی که در این باره وجود دارد، می‌توان مؤلفه‌هایی برای مفهوم فوق به دست آورد که به آن‌ها اشاره می‌شود.

۱. زندگی آدمی از لایه‌های مختلفی تشکیل شده است؛ از لایه‌های درونی و معرفتی گرفته (صفات درونی و اخلاقی و جهان‌بینی‌ها) تا بیرونی‌ترین آن‌ها که رفتارهای خارجی و نمود بیرونی عقاید و اخلاق است. سبک زندگی، غالباً با این لایه بیرونی زندگی انسان مرتبط است؛ لذا سبک زندگی مفهومی از مفاهیم علوم اجتماعی محسوب می‌شود که جنبه رفتارگرایانه دارد. تعبیر عینی بودن که در این بحث استفاده می‌شود، به همین خصوصیت ناظر است که بحث سبک زندگی در صدد تحلیل رفتارهای خارجی است که نمود عینی دارند. البته لایه‌های درونی نیز در سبک زندگی، مورد توجه قرار می‌گیرند و به هم تنیدگی این لایه‌ها تفکیک آن‌ها را با مشکل مواجه می‌کند (مهدوی کنی، همان).

۲. لایه‌های درونی آدمی، اتاق فرمان رفتارهای خارجی است و آدمی آن‌گونه که می‌اندیشد، عمل می‌کند. شکل‌گیری یک رفتار، تابعی است از نوع‌گرایی‌های درونی انسان. اما باید توجه داشت که محور بحث در این مورد، رفتار خارجی است.

۳. شکل‌گیری این رفتارها ترجیحی و انتخابی است و جنبه خلاقانه و گزینشی دارد.

۴. سبک زندگی، یک الگوی تمام‌عیار است و مجموعه‌ای نظام‌مند محسوب می‌شود.

۵. سبک‌هنگامی شکل می‌گیرد که انسجامی میان رفتارهای مختلف وجود داشته باشد؛ به نحوی که در بین انواع مختلف رفتارها یک وحدت وجود داشته باشد؛ و از همین جهت است که نظام‌مند بودن در آن مطرح است.

۶. سبک زندگی از منظر علوم اجتماعی، تابعی از متغیرهای متفاوت است. متغیرهای فراوانی در سبک زندگی تأثیرگذار هستند؛ مثلاً وضعیت اقتصادی، طبقه اجتماعی، سرمایه‌های فرهنگی، تحصیلات، و جنسیت جزو متغیرهایی است که سبک‌های مختلف زندگی را ایجاد می‌کنند (زارع و دیگران، ۱۳۹۱: ۷۵).

قبل از ورود به اصل بحث و بررسی ارتباط این دو مقوله، باید دانست که حیات

بیرونی آدمی در دو بخش، تنظیم می‌شود:

۱) جنبهٔ سخت‌افزاری حیات که به نحو مستقیم، با رفتار آدمی مرتبط نیست؛ مثل معماری، شهرسازی، صنعت حمل و نقل، و...؛ یعنی هر چیزی که ابزار محسوب می‌شود. این امور برآیند انتخاب رفتاری آدمی است و حاصل رفتار تلقی می‌شود، اما خود این امور به نحو مستقیم یک رفتار محسوب نمی‌شوند.

۲) جنبهٔ نرم‌افزاری حیات که مستقیماً با رفتار آدمی مرتبط است؛ نوع ارتباط انسان با مبدأ، با خویشتن، هم‌نوعان و طبیعت (ارتباط‌های چهارگانه). در این جنبه، انسان موجودی است که محل تجلی رفتارهای متفاوتی در عرصهٔ ارتباط‌های چهارگانه است. در ارتباط با مبدأ می‌تواند ترجیحات متفاوتی داشته باشد و رفتارهای متعددی انتخاب کند. در روابط اجتماعی نیز قدرت انتخاب و گزینش دارد و می‌تواند دارای سبک باشد.

حال سؤال اصلی، این است: نقش فقه و علم فقه در ایجاد سبک زندگی چیست؟ این سؤال از آن‌جا شکل می‌گیرد که فقه نیز یک علم رفتارگرا است که در صدد تبیین رفتارهای صحیح آدمی است و ارتباط وثیقی با سبک زندگی دارد که آن هم جنبهٔ رفتارگرایانه دارد.

در این مورد می‌توان چند نقش را برای فقه برشمرد:

۱. تبیین رفتارهای مجاز و ضروری، برای هماهنگی ارادهٔ تکوینی انسان با ارادهٔ

تشریحی حضرت حق تعالی.

در توضیح این نقش باید به چند نکتهٔ مقدماتی توجه شود:

الف) انسان موجود مختاری است که در مقابل هر پدیده‌ای می‌تواند رفتارهای متفاوتی را انتخاب کند؛ مثلاً در نوع رفتار اقتصادی، می‌تواند به گونه‌های متفاوتی عمل کند مثلاً قرض داده و سود مشخص دریافت نماید؛ یا در بیع، با وجود عدم علم به وجود مبیع، حاضر به انعقاد عقد باشد؛ و مواردی از این دست.

ب) انتخاب هر نوع رفتاری به ارادهٔ تکوینی شخص وابسته است که این اراده، تابعی

از ترجیحات شخص در مرحلهٔ سابق یعنی مبادی تصوری و تصدیقی اراده است.

ج) سبک زندگی در مرحلهٔ انتخاب رفتارهای متفاوت، محقق می‌شود. مجموعه‌ای

از انتخاب‌ها در ارتباط‌های چهارگانه، به شکل‌گیری سبک زندگی منجر می‌شود که ممکن است این انتخاب‌ها دارای انسجام و تناسب باشد؛ و ممکن است انسجام و سنخیت کاملی میان این انتخاب‌ها نباشد؛ مثلاً کسی اهل عبادت باشد اما در امور مالی، انتخاب‌های غیرمتناسب با شرع داشته باشد. وجود سبک در زندگی، ضروری است و انسان نمی‌تواند

سبک نداشته باشد؛ نهایت آن است که ممکن است در سبک حیات او انسجام و تناسب وجود نداشته باشد.

حال باید گفت انسانی که ضرورتاً در زندگی خود با انتخاب‌های متفاوت مواجه است و تکویناً دارای آزادی انتخاب است، اگر بخواهد به این فهم نایل آید که از نظر شرعی چه نوع رفتارهایی در ارتباطات چهارگانه مطلوب شارع مقدس است، باید به علم شریف فقه مراجعه کند.

علم فقه با بیان بایدها و نبایدهای شرعی به عنوان متعلق اراده تشریحی، تعیین می‌کند که سلوک انسانی چگونه باید باشد تا مسیر حیات، با هدف خلقت هماهنگ باشد.

انسان در انتخاب رفتارهای متفاوت تکویناً مختار است، اما از نظر عقلی حق انتخاب هر رفتاری را ندارد؛ مثلاً می‌تواند خودکشی کند اما حق چنین کاری را ندارد. این مسأله با لحاظ حکم عقل به وجوب امتثال حکم شرعی، روشن تر می‌شود. از لحاظ عقلی، رفتاری مطلوب است که با تکامل آدمی و حقیقت انسان، تناسب داشته باشد و فهم اعمال متناسب بر عهده علم فقه است. در واقع، گزاره فقهی است که رفتار متناسب با کمال را بیان می‌کند تا انسان با انتخاب آزادانه آن به هدف نهایی، دست یابد. این بیان، بدان معنا است که اراده تکوینی شخص باید با اراده تشریحی، هماهنگ شود و فقه عهده دار تبیین چگونگی این هماهنگی است. البته نقش فقه در این عرصه، جنبه کشفی دارد؛ یعنی فقه با روش فهم و ابزارهای سنجش، کشف می‌کند که کدام رفتار شرعاً موجه و کدام یک غیرموجه است؛ اما لزوم هماهنگی انسان با این گزینه‌ها، عقلی است؛ زیرا به مقام امتثال ربط دارد. همچنان که مقام اجرا ضرورتاً بر عهده فقه نیست؛ مثلاً فقه، قرض ربوی را ممنوع می‌داند؛ اما این که گردش سرمایه در جامعه و در بانک‌ها چگونه باشد که به ربا منجر نشود، ممکن است نیازمند علوم دیگر باشد.

به هر حال می‌توان مدعی شد که هیچ علمی به اندازه فقه در سبک‌سازی در حیات دنیوی مؤثر نیست؛ زیرا سبک برآیندی از رفتارها است و فقه، تنها علمی است که رفتارهای موجه را تبیین می‌کند و البته گاه بیان حداکثری رفتارها، بر عهده علوم دیگری همچون علم اخلاق است.

۲. تبیین نظام‌های مؤثر بر متغیراتی که بر سبک زندگی تأثیرگذار است.

در مباحث سابق گفته شد که سبک زندگی در غالب موارد، تابع متغیراتی است که به نحو مستقیم در سبک، تأثیرگذار هستند؛ مثلاً درآمد اقتصادی و وضعیت مالی خانواده‌ها

در سبک زندگی آنان مؤثر است و اگر فرض شود که طبقه‌های اقتصادی در جامعه با اختلاف فاحشی مواجه است، به صورت طبیعی باید انتظار رفتارهای متفاوتی را داشته باشیم که در هر طبقه بروز و ظهور دارد. این اختلاف طبقاتی، خود محصول یک نظام اقتصادی است که نتوانسته به صورت عادلانه، توزیع ثروت انجام دهد؛ و از جانب دیگر، باید اذعان کرد که مثلاً طرح نظام اقتصادی عادلانه، یک امر فقهی، حقوقی و اقتصادی است که با نگرش کلان به دست می‌آید.^۴ از این رو، فقه به عنوان یک علم، باید در صدد تبیین نظامات حقوقی، اقتصادی، سیاسی و... باشد که به صورت مستقیم در سبک، تأثیرگذارند؛ ولی کشف این نظام مؤثر بر سبک، مشکلاتی دارد که به نحو اجمالی به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۱- احکام شرعی واقعی مسلماً دارای انسجام درونی است و جوابگوی نیازهای انسان در سطح خرد و کلان است؛ اما در مقام اجتهاد، ممکن است فتاوی‌ای استنباط شده، در سطح کلان، قابلیت اجرا نداشته باشد؛ و این یعنی فقه در مقام کشف احکام اجتماعی، گاه با مشکلاتی روبه‌رو است.

همین مسأله ممکن است موجب ناهماهنگی در کشف نظام شود. برای دستیابی به نگرش اجتماعی و حکومتی، باید نوع نگاه فقیه به موضوع، متفاوت باشد؛ چنان‌که قبلاً اشاره شد که هر تغییری در حکم شرعی، باید از ناحیه تغییر موضوع دنبال شود. برای به دست آوردن یک نگاه کلان و اجتماعی، باید با لحاظ همه متغیرهای مؤثر بر موضوع و با لحاظ قیودی که در موضوع وجود دارد، موضوع، فهم شود و حکم آن استخراج شود؛ مثلاً معاملات ارزی از جانب آحاد شهروندان در نگاه اولیه، هیچ ایراد فقهی ندارد؛ قواعد اولیه معاملی همچون عموماً امضائی و قاعده سلطه، اجازه این نوع معاملات را صادر می‌کند؛ اما اگر فرض شود که ورود شهروندان در این عرصه، یکی از عوامل مؤثر در تورم در جامعه باشد، به نحوی که این نوع معاملات، موجب مشکلات اقتصادی برای اقشار دیگر شود، در این صورت، قیود دیگری در موضوع وجود دارد که ممکن است فتوای فقیه را تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین توجه به تأثیرات یک فتوا در نگاه کلان، بسیار مهم است. موضوع مفروض در حکم که به نحو قضیه حقیقیه جعل شده، می‌تواند تحت تأثیر متغیرهای فراوان باشد؛ مثل زمان، مکان، و شرایط اجتماعی. حتی کارآمدی در عرصه‌های عمومی را شاید بتوان از قیود تأثیرگذار در حکم دانست.^۵

۲- نکته قابل توجه دیگر آن است که برخی از احکام شرعی، از طریق اصول عملیه

کشف می‌شوند. خاصیت این نوع از احکام، آن است که صرفاً معذراً یا منجزی است که برای رفع حیرت در مقام عمل قرار داده شده است؛ اما کاشفیت تفصیلی از واقع ندارد. این نوع احکام، در نگاه کلان شاید قابل اعتماد نباشد؛ مثلاً در احکامی که از طریق قاعده اشتغال به دست می‌آید، شاید تنظیم روابط اجتماعی مبتنی بر آن چندان کارآمد نباشد. علاوه بر آن که این سؤال جدی مطرح می‌شود که آیا حکم مستنبط از اصول عملیه، می‌تواند در نظام‌سازی اجتماعی مؤثر باشد یا خیر؟ زیرا این احکام، واقعی نیستند تا بتوان از طریق آن کشف کرد که روح حاکم بر مجموعه‌ای از قوانین چیست؟

۳- برای بیان مشکل سوم، باید به چند مقدمه توجه شود:

الف) با توجه به آیات قرآنی (مثلاً آل عمران / ۵۰) و روایات، می‌توان مدعی شد که سمت و سوی حرکت ادیان به سوی فراخ بودن منطقهٔ مباحات برای انسان‌ها است. جریان سهلهٔ سمحه بودن دین مقدس اسلام، علاوه بر آن که در توصیه‌های جدی و الزامی تجلی دارد، می‌تواند نشانهٔ آن نیز باشد که سیر حرکت دین به سوی گسترده بودن منطقهٔ آزادی برای انسان‌ها است. به همین جهت، غالب توصیه‌های رفتاری در دین، جنبهٔ غیرالزامی دارد. ^۶ یک نگاه اجمالی به مجموعه دستورات در کتب روایی، شاهد صدقی است بر این مدعا که محدودهٔ مستحبات و مکروهات در مقایسه با واجبات و محرمات، بسیار وسیع است.

ب) این دستورات غیرالزامی فقهی، نقش اساسی در ایجاد سبک زندگی دارند؛ به نحوی که می‌توان مدعی شد نقش کم و گسترده‌گی تأثیر این‌ها از نقش بایدها و نبایدهای الزامی، پررنگ‌تر است؛ از این رو، توجه به «کتاب العشره» که در مقام بیان آداب زندگانی است، در بحث ما بسیار مهم است.

ج) روش استنباط فقهی در این نوع از دستورات با دستورات الزامی تا حدودی متفاوت است. فقها در کشف حکم الزامی، به علت حساسیت آن به صورت کامل، قواعد فهم و روش‌های آن را رعایت می‌کنند و با تحلیل تفصیلی ادله، در صدد کشف حکم الزامی برمی‌آیند؛ اما در احکام غیرالزامی غالباً به قاعدهٔ تسامح در ادلهٔ سنن اکتفا می‌کنند^۷، و به صورت طبیعی، عمل به این دستورات را توصیه می‌کنند.

د) همچنان که حکم الزامی می‌تواند دلیلی برای کشف نظامات اجتماعی باشد، احکام غیرالزامی نیز این قابلیت را دارند؛ زیرا کشف نظام با مسألهٔ مصالح و مفساد پیشینی، مرتبط است و همچنان که حکم الزامی، تابعی از مصالح و مفساد ملزومه است،

دستورات دیگر نیز تابعی از مصالح و مفاسد است که البته در حد منع از نقیض نیست. نتیجه بیان مقدمات فوق، آن است که دستورات غیر الزامی در ایجاد سبک و حتی در نظام سازی مؤثرند؛ و از طرفی، روش استنباطی آن‌ها متفاوت است و غالباً به قاعده تسامح اکتفا می‌شود. حال می‌توان اشکالی را مطرح کرد که آیا به صرف قاعده تسامح می‌توان این دستورات را به قواعد اجتماعی تبدیل کرد؛ مثلاً بعضی پوشش‌ها در روایات توصیه شده و به عنوان امر مستحب قلمداد شده است. آیا به صرف قاعده تسامح می‌توان این دستور را عملیاتی کرد و یا تلقی رکبان - که در نظام سازی اقتصادی می‌تواند مؤثر باشد - را مثلاً به صرف قاعده تسامح مکروه بدانیم و از آن در ایجاد سبک استفاده کنیم؛ یا آن‌که باید در این نوع از روایات نیز استنباط صورت گیرد؟

برای رسیدن به جواب این سؤال، باید توجه کرد که روند نظام سازی چنین است که با در کنار هم قرار دادن برخی احکام - که در موارد مختلف بیان شده و علی الظاهر شاید مرتبط نباشند - شخص به قاعده‌ای کلی دست می‌یابد و می‌تواند آن قاعده را به شرع مستند کند؛ در این موارد، روشن است که احکامی که به عنوان اجزا در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند باید خودشان به شرع مستند شده، حکم شرعی، قلمداد شوند. حال فرض کنیم که شخص بخواهد از مجموعه‌ای از احکام الزامی و غیر الزامی، به حقیقت کلی واحدی دست یابد؛ لازمه‌اش آن است که جزئیات احکام که منشأ انتزاع نظام واحد هستند، به عنوان حکم شرعی مطرح باشند.

در تطبیق این مسأله بر مثال یاد شده می‌توان گفت که حکم الزامی می‌تواند منشأ انتزاع قرار گیرد اما حکم غیر الزامی (مثلاً کراهت یا استحباب) که در کنار حکم الزامی منشأ انتزاع قرار گرفته و فرض آن است که از قاعده تسامح به دست آمده، با مشکل اساسی مواجه است؛ و آن این‌که مضمون قاعده تسامح، حکم مفروض را به یک حکم شرعی تبدیل نمی‌کند؛ مثلاً اگر بخواهیم به کراهت رفع بنای بیش از هفت ذرع، حکم کنیم (حرعاملی، ۱۳۹۱: ۵۶۵/۳)، آیا به صرف وجود اخبار «من بلغ» می‌توان به کراهت این عمل حکم کرد (بر فرض شمول اخبار نسبت به مکروهات)؛ یا آن‌که حکم به کراهت، نیازمند روش اجتهادی است؟ (همچنان که در حکم الزامی لازم بود)؟ به نظر می‌رسد صرف اخبار «من بلغ» برای آن‌که این عمل را به حکم شرعی تبدیل کند کافی نیست^۸؛ نهایت مدلول این اخبار، رسیدن به اجر الهی است که متفرع بر بلوغ است. از این رو، در نظام سازی به صرف تسامح نمی‌توان اکتفا کرد و باید با روش اجتهادی، حکم غیر الزامی تنقیح شود تا

بتواند در کنار سایر احکام الزامی، منشأ انتزاع قرار گیرد. نکته دیگری که اشکال را تقویت می‌کند، این است که در نظام‌سازی، در واقع شخص از مجموعه احکام منسجم می‌خواهد واقعیت واحدی را استنباط کرده، به شارع نسبت دهد. لازمه این عمل، آن است که این احکام جزئی، باید دارای مصالحی باشند که در یک نقطه به هم می‌رسند و با اخبار «من بلغ» نمی‌توان ثابت کرد که حکم غیرالزامی مورد نظر، دارای مصلحت پیشینی است. نتیجه آن که فقه همچنان که در احکام الزامی با روش فهم کلام و اجتهاد، به حکم شرعی دست می‌یابد، باید در مورد حکم غیرالزامی نیز از این روش تبعیت کند و احکام غیرالزامی را تنقیح نماید.

اگر فقه بخواهد نقش پررنگ‌تری در ایجاد سبک زندگی داشته باشد، باید نسبت به بعضی مباحث، توجه بیش‌تری داشته باشد. در مورد بسیاری از روایات مربوط به آداب و...، شاید حتی حکم مولوی بودن نیز قابل اثبات نباشد و صرفاً یک حکم ارشادی باشد که لوازم خاص خود را دارد.

ترویج یک حکم غیرالزامی، لوازمی دارد که باید به آن توجه شود. به صرف قاعده تسامح نمی‌توان حکمی را در جامعه، به صورت کلی، ترویج کرد و مبنایی برای رفتارهای اجتماعی قرار داد.

خلاصه کلام آن که علم شریف فقه از مؤثرترین علوم در ایجاد سبک زندگی است. بیان رفتارهای متناسب با حقیقت آدمی بر عهده این علم است؛ هر چند وظیفه فقه صرفاً بیان حکم است و اجرایی نمودن آن از عهده این علم خارج است. نحوه تأثیر فقه علاوه بر بیان رفتارهای جزئی، آن است که به صورت منسجم، قواعدی را بیان کند که در ساختارهای اجتماعی جواب گو باشد. امروزه که زندگی تحت تأثیر متغیرهای فراوان است، فقه باید تکلیف خود را با این متغیرها روشن کند. تبیین دیدگاه شرع نسبت به این متغیرها علاوه بر آن که محتاج علوم دیگر است و نیازمند مهندسی فرهنگی است؛ اما به نحو جدی، محتاج روش فقهی است؛ حتی در استفاده از علوم دیگر، روش اجتهادی علم فقه، به شدت مورد نیاز است.

یادداشتها:

- ۱- در مثال فوق با توجه به مبانی مختلف در بحث ولایت فقیه، می توان وارد بحث شد که فعلاً از بحث خارج است؛ حتی ممکن است کسی معتقد باشد که شکل حکومت نیز در فقه باید بیان شود.
- ۲- این بیان مبتنی بر آن است که تنجز، فرع مقام فعلیت باشد. این مبنا قابل خدشه است، اما در محل بحث، تفاوتی ایجاد نمی کند.
- ۳- این علیت و معلولیت به لحاظ مقام قانون گذاری است، نه واقع؛ زیرا به لحاظ مقام واقع و مبادی احکام، ممکن است علت حکم متفاوت باشد؛ علاوه بر آن که در مواردی که رابطه حکم با موضوع، اقتضایی است (مثل الکذب حرام) نیز با لحاظ همه قیود باید به علیت قائل شد.
- ۴- این سؤال که روش های کشف یک نظام چیست، آیا دارای قواعد خاصی است و نقش علوم مختلف در آن چیست، نیازمند تحقیق بیش تر است. آنچه مسلم است در کشف نظامات اقتصادی، سیاسی و حقوقی و... مسلماً فقه، تأثیرگذار است.
- ۵- چنان که حضرت امام در جریان ولایت فقیه به همین مطلب استدلال کرده است (اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه است... حکومت الهیه یک پدیده بی معنا و بی محتوا خواهد بود (امام خمینی، صحیفه نور: ۴۵/۲۰).
- ۶- برخی از این دستورات صرفاً جنبه ارشادی دارد و حتی حکم استجابی مولوی نیز نیست؛ اما در عین حال، در ایجاد سبک، مؤثر است؛ مثل برخی روایات که درباره معماری آمده است.
- ۷- درباره افعالی که احتمال وجوب یا حرمت آن وجود دارد، استنباط تفصیلی صورت می گیرد و بیان فوق درباره سایر موارد است که به دلیل وجود اخبار «من بلغ» روش تفصیلی استنباط صورت نمی گیرد و به بررسی سندی چندان اهمیتی داده نمی شود. روایات مشتمل بر غیرالزامیات در بسیاری موارد، دارای ضعف سندی است؛ و با وجود اخبار «من بلغ» تصحیح می شود. البته در مواردی نیز که سند آن قابل توجه است، نیازی به اخبار «من بلغ» نیست؛ حتی اگر در این بخش نیز توجه تفصیلی به سند، گاه اعمال نمی شود و مورد تسامح قرار می گیرد.
- ۸- حتی اگر برخی نظر اکثر را اثبات استجاب می دانند (آخوند خراسانی، کفایه الاصول: ۴۰۲)؛ که طبق این برداشت، باید گفت اخبار «من بلغ» ما را به حکم شرعی می رساند، ولی حق همان است که محصول اخبار، دستیابی به حکم شرعی در آن مورد نیست.

منابع:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- زارع، بیژن؛ و مهدی فلاح (۱۳۹۱)، بررسی سبک زندگی جوانان در شهر تهران و عوامل مؤثر بر آن، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، دوره ۵، ش ۴، زمستان ۹۱، ص ۷۵ به بعد.
- ۳- شریفی، احمدحسین؛ و دیگران (۱۳۹۱)، همیشه بهار، نشر معارف، چاپ اول.
- ۴- صدر، محمدباقر، (۱۴۰۸)، دروس فی علم الاصول، قم، طبع اسماعیلیان، چاپ دوم.
- ۵- _____ (۱۴۱۷)، بحوث فی علم الاصول، قم، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، چاپ سوم.
- ۶- عاملی، حر (۱۳۹۱)، وسائل الشیعه، بیروت، احیا التراث العربی، چاپ چهارم.
- ۷- عاملی، محمد (شهید اول) (۱۴۱۹)، ذکر الشیعه فی احکام الشریعه، مؤسسه آل البیت ع، چاپ اول.
- ۸- مهدوی کنی، محمد سعید، ۱۳۹۰، دین و سبک زندگی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق ع، چاپ اول.
- ۹- نایینی، محمد حسین (۱۴۲۱)، فوائد الاصول، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ هفتم.